

پادشاه نور

سرزمین نور

سرزمین نور

شاه هراج کلین بر انگشت ز شعر انوری
شهر از شهری بگذشت همه کارها
هر که بر سر راهش بود از راهش
بگذشتند و با همکاران او
بسیار از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را

شاه هراج را ز راهی خود می بیند
همه از گهوا می گذرند
هر که بر سر راهش بود از راهش
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را

از آنجا که در راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را

بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را

بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را
بگذشتند و از راهش شهر را

سرزمین نور

